

خصائص پیامبران در قرآن و یاسین

میدانشمفی*

مریم شریفی**

چکیده

حکمت الهی اقتضا دارد پیامبرانی از سوی خداوند برای امر خطیر هدایت مردم برانگیخته شوند تا از این رهگذر، زمینه لازم برای راهیابی انسان‌ها به کمال و سعادت حقیقی فراهم آید. با مطالعه سرگذشت انبیاء در قرآن کریم، به این نکته پی می‌بریم که قرآن در جایی صریحاً نام پیامبران را ذکر می‌کند و در جایی دیگر با ذکر بخشی از داستان حیاتشان به آن‌ها اشاره می‌کند. این مصلحان جامعه بشریت برای تبلیغ دعوت الهی و انجام رسالت خود از روش‌ها و ابزارهای متنوعی از جمله؛ استدلال، موعظه، تشویق و تنبیه، ملایمت، جدال و... استفاده می‌نمودند. در مدت زمانی که پیامبران در بین مردم بودند، بیشترین نقش را در تحول ابعاد مختلف اعتقادی، اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی، سیاسی و... ایفا نمودند.

کلید واژه‌ها: قرآن کریم، پیامبران، تبلیغ، ابعاد دعوت، هدایت.

*دکترای علوم قرآن و حدیث و استادیار دانشگاه شهید چمران اهواز.

**دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث - دانشگاه شهید چمران اهواز.

آدمیان برای بازشناختن راه از چاه و خیر از شر به الگو نیازمندند و پیامبران^(ع) بهترین الگو و نمونه‌ها هستند. پیامبران^(ع) کسانی هستند که خداوند متعال آنان را از میان افراد بشر برگزیده است. آنان حاملان رسالت او برای بندگانش بوده که نیکوکاران را به جهت انجام عمل صالح به پاداش نیکو در دنیا و آخرت مژده می‌دهند و کافران را از کیفر و عذاب سخت اعمالشان بر حذر می‌دارند. قرآن کریم پیامبران^(ع) را گاهی به نام نبی و گاهی به نام رسول می‌خواند. رسول و نبی از نظر معنایی با یکدیگر متفاوتند که حدیثی از امام باقر^(ع) این سخن را تایید می‌کند. زراره می‌گوید: از امام باقر^(ع) در مورد این آیه «وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا» [مریم، ۱۹/۵۴] سؤال کردم که رسول و نبی کیستند؟ فرمودند: «النبی الذی یری فی منامه ویسمع الصوت ولا یعاین الملک، والرسول الذی یسمع الصوت ویری فی المنام ویعاین الملک...؛ نبی آن کسی است که فرشته را در خواب می‌بیند و در بیداری - صدا را می‌شنود ولی فرشته را نمی‌بیند و رسول آن کسی است که صدا را می‌شنود و فرشته را در خواب و بیداری می‌بیند»^۱.

نبی بر وزن فعلیل است. اگر به معنای فاعل باشد معنایش خبر دهنده است؛ زیرا که نبی از جانب خدا خبر می‌دهد^۲. مانند آیه: «نَبِيٌّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (الحجر، ۱۵/۴۹)؛ «بندگانم را آگاه کن که من غفور و رحیمم».

و اگر به معنای مفعول باشد معنایش خبر داده شده است که نبی از جانب خدا خبر داده می‌شود مانند: «وَأِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَرْوَاحِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأُكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ» (التحریم، ۳/۶۶)؛ «به خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت قسمتی از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد گفت چه کسی تو را از این راز آگاه ساخته؟ فرمود خدای عالم و آگاه مرا آگاه ساخت».

نبی در اصل «نبیء» است همزه آن مبدل به یاء شده و ادغام گردیده است. بعضی

آن را از نبوت گرفته‌اند که به معنای رفعت و بلندی است.^۳

به عقیده نحویون نبی بدون همزه در اصل نبی ء بوده است. بعضی آنرا از نبوت گرفته اند که به معنای رفعت و بلندی است. نبی با تشدید از نبی ء با همزه أبلغ است که آن به رفعت قدر دلالت دارد^۴. بنابراین بهتر است در کنار اقتضای مقام رفعت و علو برای انبیاء، نبی را به معنای خبردهنده نیز دانست، زیرا انبیاء از سرگذشت پیامبران، اوضاع امت های گذشته، خبرهای غیبی، قیامت و مانند این ها گزارش می دهند.

شناخت تمام زوایای زندگی درس آموز انبیاء - که از مهم ترین وظایف دانش پژوهان اسلامی می باشد - امری غیر ممکن است. بنابر این در این مقاله که بر دو محور پیامبران در قرآن و خصائص آنها - که خود به دو بخش شیوه آنان در ارتباط با دعوت مردم و محتوای دعوت تقسیم می شود - استوار است، سعی می کنیم جلوه ای از حیات عبرت انگیز انبیاء را بازگو نموده و از آن سر مشق بگیریم. البته قابل ذکر است که محور دوم یعنی: خصائص پیامبران، به جهت اهمیت آن و ارتباطش با موضوع نوشتار، غالب بحث را تشکیل می دهد.

پیامبران در قرآن

طبق بیانات الهی از میان تعداد زیاد پیامبران و رسولان الهی، نام برخی از ایشان در قرآن مجید ذکر شده و از زندگی عبرت آمیز، دعوت پی گیر و فرجام کارشان سخن به میان آمده است. قرآن کریم در این باره می فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ...» (غافر، ۷۸/۴۰)؛ «ما پیش از تو رسولانی فرستادیم، گروهی از آنان سرگذشت شان را برای تو بازگو کرده ایم، و گروهی را برای تو بازگو نکرده ایم...». تعداد پیامبران الهی هر چند در قرآن مشخص نشده ولی از بعضی آیات استفاده می شود که شمار آنها بسیار زیاد بوده است، همچنان که در آیه ذیل می خوانیم: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»؛ (فاطر، ۲۴/۳۵)؛ «ما تو را به حق برای بشارت و انذار فرستادیم، و هر امتی در گذشته انذار کننده ای داشته است».

همچنین مطابق روایات مشهور، ۱۲۴ هزار نبی از سوی خدا به سوی بشر گسیل شده اند. از جمله در حدیث امام رضا(ع) می خوانیم که پیامبر(ص) فرمود: «خلق الله عز وجل مائة ألف نبی و أربعة و عشرين ألف نبی أنا أكرمهم علی الله و لا فخر...؛ خداوند

۱۲۴ هزار پیامبر آفرید که من بالاترین ایشانم و مباهاتی نیست». ۵

از مطالعه آیات قرآنی و روایات استفاده می شود که تعداد پیامبرانی که خداوند متعال برای انسان ها فرستاده، فراوان بوده، ولی در قرآن تعداد محدودی از آنها ذکر شده است. ذکر پیامبران در قرآن به دو شکل آمده است:

دسته اول: پیامبرانی که هم نام آنها وهم داستانشان در قرآن آمده است.

دسته دوم: پیامبرانی که فقط داستانشان در قرآن آمده، بدون این که نامی از آنها ذکر شود.

دسته اول: مطالعه آیات قرآن نشان می دهد که عدد پیامبرانی که نام آنها صریحا در

قرآن مجید آمده، ۲۵ نفر است که نام هیجده تن از این پیامبران در سوره انعام طی آیات

۸۳-۸۶ آمده است؛ «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ إِنَّ رَبَّكَ

حَكِيمٌ عَلِيمٌ* وَيُؤْتِيكَ لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن دُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ

وَسُلَيْمَانَ وَيُؤْتِيكَ يَا أَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ* وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ

وَإِلْيَاسَ كُلًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ* وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ»

(الأنعام، ۸۳/۶-۸۶)؛ «اینها دلایل ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم درجات هر کس را

بخواهیم [و شایسته باشد] بالا می بریم، پروردگار تو حکیم و دانا است* و اسحاق و

یعقوب را به او [ابراهیم] بخشیدیم و هر کدام را هدایت کردیم و نوح را [نیز] قبلا هدایت

نمودیم و از فرزندان او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را [هدایت کردیم]

و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم* و [همچنین] زکریا و یحیی و عیسی و الیاس هر

کدام از صالحان بودند* و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و هر یک را بر جهانیان برتری

دادیم».

نام پیامبران مذکور در این آیه به کرات در آیات متعدد دیگری نیز آمده است و ذکر آنها

محدود به این آیه نیست. ۶

همان گونه که ملاحظه کردیم نام هجده تن از پیامبران در سوره انعام آمده بود. نام هفت

تن دیگر از آنان از این قرار است: آدم، صالح، هود، شعیب، ادریس، محمد و ذوالکفل. نام

این پیامبران نیز به طور صریح در قرآن آمده است. ۷

دسته دوم: تعدادی از پیامبران الهی نیز با ذکر بخشی از داستان حیاتشان مورد اشاره

قرآن قرار گرفته اند و از روایات موجود، نام و مشخصات دیگر آنها استخراج و یا استنباط شده است که عبارتند از:

۱. اشموئیل یا شمعون، پیامبر دوران طالوت در آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ اأَبْعَثْ لَنَا مَلَكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ» (البقرة، ۲/۲۴۶)؛ «آیا مشاهده نکردی جمعی از بنی اسرائیل را بعد از موسی، که به پیامبر خود گفتند: زمامدار [و فرماندهی] برای ما انتخاب کن! تا [زیر فرمان او] در راه خدا پیکار کنیم. پیامبر آنها گفت: شاید اگر دستور پیکار به شما داده شود، [سرپیچی کنید] و در راه خدا، جهاد و پیکار نکنید! گفتند: چگونه ممکن است در راه خدا پیکار نکنیم، در حالی که از خانه‌ها و فرزندانمان رانده شده‌ایم، [و شهرهای ما به وسیله دشمن اشغال، و فرزندان ما اسیر شده‌اند]؟ اما هنگامی که دستور پیکار به آنها داده شد، جز عده کمی از آنان، همه سرپیچی کردند. و خداوند از ستمکاران، آگاه است».

نبی در این آیه، شمعون ابن یوشع (ع) یا اشموئیل تفسیر شده است.^۸

۲. ارمیا در آیه: «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (البقرة، ۲/۲۵۹)؛ «یا همانند کسی که از کنار یک آبادی [ویران شده] عبور کرد، در حالی که دیوارهای آن، به روی سقف‌ها فرو ریخته بود، [و اجساد و استخوان‌های اهل آن، در هر سو پراکنده بود، او با خود] گفت: چگونه خدا اینها را پس از مرگ، زنده می‌کند؟! [در این هنگام] خدا او را صد سال میراند، سپس زنده کرد، و به او گفت: چه قدر درنگ کردی؟ گفت: یک روز، یا بخشی از یک روز. فرمود: نه، بلکه صد سال درنگ کردی! نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود [که همراه داشتی، با گذشت سال‌ها] هیچ‌گونه تغییر نیافته است! [خدایی که یک چنین مواد فاسدشدنی را در طول این مدت، حفظ کرده، بر همه چیز قادر

است!!] ولی به الاغ خود نگاه کن [که چگونه از هم متلاشی شده! این زنده شدن تو پس از مرگ، هم برای اطمینان خاطر توست، و هم] برای این که تو را نشانه ای برای مردم [در مورد معاد] قرار دهیم. [اکنون] به استخوان های [مرکب سواری خود] نگاه کن که چگونه آنها را برداشته، به هم پیوند می دهیم، و گوشت بر آن می پوشانیم! هنگامی که [این حقایق] بر او آشکار شد، گفت: می دانم خدا بر هر کاری توانا است».

علی بن ابراهیم به سند خود از ابي بصير روايت کرده گفت حضرت باقر (ع) ذیل آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ» فرمود: «بنی اسرائیل بعد از فوت موسی (ع) معصیت نموده و دین خدا را تغییر داده و از امر پروردگار سرپیچی کردند و در میان آنها پیغمبری بود که آنها را امر و نهی می نمود ولی به گفتار آن پیغمبر تمکین نمی کردند. و در روایتی نام آن پیغمبر ارمیا بود و خداوند جالوت را که از قبطی ها بود بر آنها مسلط نمود که آنان را خوار نموده و بیشتر مردان شان را کشت و از منزل ها بیرون کرده و زنان شان را اسیر نمود، بر اثر فشار و بیچارگی به پیغمبرشان مراجعه و شکایت برده، گفتند از خداوند درخواست کن برای ما پادشاهی معین فرماید که به امر او جهاد کنیم در راه خدا و در آن زمان نبوت و پیغمبری در یک خانواده و ملک و سلطنت در خانواده دیگر بود و نبوت و سلطنت در یک خانواده جمع نگردیده بود از این جهت تقاضا کردند که سلطنت هم به آنها داده شود».^۹ لازم به ذکر است که در مورد خضر نیز در قرآن مجید صریحاً نامی برده نشده و تنها به عنوان بنده ای دانشمند از او یاد شده است. در این که او پیامبر بوده است یا نه، روایات مختلفی داریم. از جمله روایتی در اصول کافی نقل شده که دلالت دارد بر این که این مرد عالم، پیامبر نبود بلکه دانشمندی همچون «ذو القرنین» و «آصف بن برخیا» بوده است.^{۱۰}

خصائص پیامبران

انبیاء الهی دارای خصوصیتی هستند که باعث برتری آنها نسبت به سایرین است. به گواه تاریخ، تمامی پیامبران الهی مهم ترین تحولات سیاسی، اجتماعی، عبادی و اخلاقی را در جوامع بشری به ارمغان آورده اند؛ اما این که آنان با چه «شیوه و روشی» به این گونه موفقیت های حیرت انگیزی دست یافته اند، بسیار مهم است. ویژگی های پیامبران را به

دو بخش شیوه آنها در دعوت و تبلیغ و محتوای این دعوت می توان تقسیم نمود که در ذیل به شرح آن می پردازیم .

۱ . شیوه های پیامبران در مسیر دعوت : آرامش واقعی در جامعه بشری ، تنها در سایه حکومت و قوانین و دستورات اسلام میسر است . اسلام هم ، جهت هدایت انسان ها ابزارهای مختلفی را بر اساس افکار و اندیشه های آنان تدارک دیده است . در برابر آنان که اهل فهم و منطق اند ، شیوه استدلال و منطق را در نظر گرفته ، اما آنان که کارشان ایجاد فساد و به هم زدن نظم و آرامش در جامعه است ، روش جنگ و جهاد را مورد توجه قرار داده است . از آنجا که آسایش و آرامش اجتماعی خواسته طبیعی هر انسان است ، اما متأسفانه هیچ گاه این خواسته محقق نشده است بلکه روز به روز شاهد اختلافات و ناآرامی ها در جامعه بوده ایم . انبیای الهی که آمدند ، برای اصلاح جامعه و دفع فتنه ستمکاران مجبور به استفاده از جهاد شدند . قرآن کریم میفرماید : « وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ اُنْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ » (البقرة، ۱۹۳/۲) ؛ « و با آنها پیکار کنید ! تا فتنه [و بت پرستی ، و سلب آزادی از مردم ،] باقی نماند ، و دین ، مخصوص خدا گردد . پس اگر [از روش نادرست خود] دست برداشتند ، [مزاحم آنها نشوید زیرا] تعدی جز بر ستمکاران روا نیست » .

در این آیه هدف اساسی از جنگ بیان شده است که با کفار و مشرکان بجنگید تا « فتنه » [که به قول ابن عباس و قتاده و مجاهد و نیز از امام صادق (ع) نقل شده همان مشرک است] ریشه کن شود و تنها دین و اطاعت از فرمان خدا یا تنها اسلام باقی بماند و اسلام بر همه دین ها غالب و پیروز گردد . اگر اینان پذیرفته و از شرک و گناه امتناع ورزیدند و بازگشتند بر آنان عقوبت و کیفری نخواهد بود و تنها کیفر قتل ، برای کفاری است که هم چنان به شرک و کفر خود باقی می ماند .^{۱۱}

انبیاء در ارتباط با مخاطبانشان که اهل منطق و درک بودند به شیوه های مختلفی از جمله آوردن استدلال ، تشویق و تنبیه ، ملایمت ، تذکر و اهرم های دیگر متوسل می شدند که در ذیل با ذکر آیاتی به برخی از آنها اشاره می کنیم :

الف : استدلال : نخستین و اصلی ترین شیوه انبیاء در دعوت به اسلام ، بر پایه هدایت فکری مردم از طریق استدلال و برهان بود . زیرا استفاده از زور در بسیاری از مسائل امری

ناکارآمد است. در قرآن کریم به چندین استدلال اشاره شده که انبیاء در محتوای دعوت خود به مقتضای شرایط از آن استفاده می نمودند. این استدلال‌ها در قرآن به نام‌های مختلف از جمله حکمت، برهان و بینه، حجت و موارد دیگر آمده است که به ذکر چند مورد از آن می پردازیم:

۱. حکمت: اولین توصیه‌ها، دعوت کردن به سوی خداوند، با ابزار حکمت است. حکمت به معنای اصابه حق و رسیدن به آن به وسیله علم و عقل است^{۱۲}. این استدلال در قرآن به این شکل آمده است: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (النحل، ۱۶/۱۲۵)؛ «با حکمت و اندرز نیکو به سوی راه پروردگارت دعوت نما، و با آنها به طریقی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن، پروردگار تو از هر کسی بهتر می داند چه کسانی از طریق او گمراه شده‌اند و چه کسانی هدایت یافته‌اند».

مراد از حکمت حجتی است که حق را نتیجه دهد آن هم طوری نتیجه دهد که هیچ شک و ابهامی در آن نماند.^{۱۳}

۲. برهان: دین نوعی اعتقاد قلبی است، بنابراین باید با استدلال و برهان و تعقل و تفکر در باطن انسان نهادینه گردد، نه با اکراه و اجبار و زور. در این صورت است که بقا و دوام خواهد داشت. این واژه هشت بار در قرآن آمده است برای نمونه به یک مورد اشاره می کنیم. آنجا که خداوند متعال می فرماید: «أَمْ نَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ نُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَلَيْهَ مَعَالِ اللَّهِ قُلُوبُهُمْ فَلْيَرْجِعُوا إِلَيْهِمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (النمل، ۲۷/۶۴)؛ «یا کسی که آفرینش را آغاز کرد، و سپس آن را تجدید می کند، و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی می دهد، آیا معبودی با خداست؟ بگو دلالتان را بیاورید اگر راست می گوید».

منطق «برهان طلبی» اسلام حکایت از محتوای قوی و غنی آن می کند، چرا که سعی دارد با مخالفان خود نیز برخورد منطقی داشته باشد، چگونه ممکن است از دیگران مطالبه برهان کند و خود نسبت به آن بی اعتنا باشد؟ آیات قرآن مجید مملو است از استدلال‌های منطقی و براهین علمی در سطوح مختلف برای مسائل گوناگون. این درست بر خلاف چیزی است که مسیحیت تحریف یافته امروز روی آن تکیه می کند و مذهب را تنها کار دل

می‌داند، و عقل را از آن بیگانه معرفی می‌کند، و حتی تضادهای عقلی را در مذهب می‌پذیرد و به همین دلیل انواع خرافات را اجازه ورود به مذهب می‌دهد، در حالی که اگر مذهب از عقل و استدلال جدا شود هیچ دلیلی بر حقانیت آن وجود نخواهد داشت و آن مذهب و ضد آن یکسان خواهد بود. عظمت این برنامه اسلامی هنگامی آشکارتر می‌شود که توجه کنیم اسلام از محیطی آشکار شد که بیشترین محتوای فکری محیط را خرافات بی پایه و مسائل غیر منطقی تشکیل می‌داد^{۱۴}. در طبقات الکبری آمده است: در جریان فتح مکه، رسول خدا(ص) خالد بن ولید را برای دعوت بنی خزیمه به اسلام فرستاد. اما خالد به جنگ با آنان پرداخت و عده‌ای از اسیران را کشت. رسول خدا(ص) از اقدام زشت خالد تبری جست و امام علی(ع) را فرستاد تا دیه کشته‌ها را بپردازد و آنچه را بنی خزیمه از دست داده اند جبران کنند. ۱۵

از این قطعه تاریخی به خوبی روشن می‌شود که شیوه پیامبر اسلام(ص) در راستای دعوت به اسلام و توحید بر اساس تعقل و تفکر، آزادی و اختیار بوده نه بر پایه زور و اجبار و اگر گاهی خلاف این شیوه در دعوت، توسط بعضی از فرماندهان صورت می‌گرفت، پیامبر(ص) شدیداً با آن برخورد نموده و شیوه انسان ساز خویش را عملی می‌ساخت. بنابراین پیامبر اسلام(ص) در دعوت به اسلام هرگز به زور و اجبار متوسل نمی‌گردید.

۳. **بینه**: از نظر قرآن تمام پیامبران دارای بینه بودند، که از آن برای اثبات مطالب خود استفاده می‌کردند. پیامبران این بینات را از جانب خداوند می‌آوردند تا حجت بر مردم تمام شود. واژه بینه پانزده بار در قرآن آمده است. به یک نمونه اشاره می‌کنیم: «وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنَّا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِن كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» (المائده، ۳۲/۵)؛ «به تحقیق پیامبران ما با بینه‌ها به سوی آنها آمدند، آن‌گاه بسیاری از آنها در زمین اسراف کار شدند».

۴. **حجت**: گاهی قرآن از استدلال به نام حجت بالغه یاد می‌کند آنجا که می‌فرماید: «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ» (الأنعام، ۱۴۹/۶)؛ «بگو برای خداست حجت رسا، پس اگر بخواهد همه شما را هدایت می‌کند».

۵. **بلاغ مبین**: وظیفه انبیاء، طبق بیان قرآن، روشنگری و تبلیغ آگاهی بخش است و ضامن نتیجه نیستند. پیامبران با این که غالباً تنها بودند اما با بیانی صریح و عریان و آشکار، دعوت خود را ابراز می‌داشتند، و به تمام پی آمدهای آن تن در می‌دادند. در آیات متعددی

به این مسأله اشاره شده و خداوند متعال انبیاء را به بلاغ مبین فراخوانده است. از جمله در سوره مائده آیه ۹۲؛ نحل آیه های ۳۵ و ۸۲؛ نور آیه ۵۴؛ عنکبوت آیه ۱۸؛ تغابن آیه ۱۲ و نیز در سوره یس به این مسأله اشاره شده آنجا که می فرماید: «وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (یس، ۱۷/۳۶)؛ «و برعهده ما چیزی جز ابلاغ آشکار نیست».

با همین مضمون در سوره غاشیه نیز خداوند پیامبر (ص) را به تذکر فرا می خواند و به او می گوید: این وظیفه را نداری که خود را بر آنان مسلط و محافظ بدانی. بلکه موظف هستی آنان را یاد آور مطالب یاد شده و امثال آنها نمائی: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (الغاشیه، ۸۸، ۲۱-۲۲)؛ «پس تذکر ده تو فقط تذکر دهنده ای * تو مسلط بر آنها نیستی که مجبورشان [برایمان] کنی».

بنابر این این شیوه رسول خدا (ص)، به ما می آموزد که در دعوت به اسلام و پیروی از قوانین و دستورات آن و در گسترش و تبلیغ آن در میان مردم، همواره طریق منطق و استدلال و تعامل را پیشه خویش قرار داده و از زور، اجبار و تحقیر پرهیزیم.

ب: موعظه نیکو: به این معنا تفسیر شده که کارهای نیک طوری یادآوری شود که قلب شنونده از شنیدن آن بیان، رقت پیدا کند، و در نتیجه تسلیم گردد. ۱۶

موعظه عبارت از بیانی است که نفس شنونده را نرم، و قلبش را به دقت در آورد، و آن بیانی خواهد بود که آنچه مایه صلاح حال شنونده است از مطالب عبرت آور که آثار پسندیده و ثنای جمیل دیگر آن را در پی دارد دارا باشد. ۱۷

شاید بتوان گفت که در قرآن بیش از هر شیوه ای از این شیوه استفاده شده است و با آوردن مطالب احساس برانگیز و گاهی با یادآوری مهربانی و رحمت خدا و گاهی با یادآوری نعمت های بهشتی و گاهی با خطاب های محبت آمیز و گاهی با بیان امثال و قصه های زیبا و گاهی با دادن وعده های شیرین، عواطف شنونده تحریک شده تا مطلب را به خوبی درک کند.

قرآن کریم نیز در سوره انبیا به این مسأله اشاره می کند که حضرت ابراهیم (ع) به وسیله یادآوری و گفت و گو با قوم خود، آنها را به فطرت توحیدیشان باز می گرداند. تذکر ابراهیم (ع) آن چنان مفید واقع می شود که هر یک بر اثر تنبه و بیداری به خود می گوید که تو

پیامبر (ص) گاهی با یادآوری نعمات الهی انسان‌ها را متنبه می‌سازد: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا» (نوح، ۷۱/۱۰-۱۲)؛ «به آنها گفتم از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است تا باران‌های پر برکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد* و شما را با اموال و فرزندان فراوان امداد کند، و باغ‌های سرسبز و نه‌رهای جاری در اختیارتان قرار دهد».

«فَبَشِّرْ عِبَادِي الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ» (الزمر، ۳۹/۱۸)؛ «پس مژده بده بندگان مرا، آنها که سخن را می‌شنوند و از سخنی که بهتر است پیروی می‌کنند. آنان همان کسانی هستند که خدا آنها را هدایت کرده و آنان همان صاحبان خردها هستند».

در این آیه به دو نمونه از مردم اشاره شده و نتیجه عمل هر دو را بیان می‌کند که از آنها عبرت بگیریم. پس هنگامی که صفات قانتین را شرح داد و آنها را از کفار جدا نمود، فرمود آنها را بشارت بده؛ زیرا کسانی بودند که از طاغوت دوری نموده و بهترین قول را پیروی می‌کردند. ۱۹.

گاهی با نهی از رذایل اخلاقی مانند مسخره کردن، عیب‌جویی، و دادن القاب زشت، و گمان بد، تجسس، و غیبت مخاطبین را نصیحت و تذکر می‌نماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ» (الحجرات، ۴۹/۱۱-۱۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را استهزا کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند، و نه زنانی از زنان دیگر شاید آنان بهتر از اینان باشند، و یک دیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید، و با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان نام کفر بگذارید، و آنها که توبه

نکنند ظالم و ستمگرند* ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است، و هرگز [در کار دیگران] تجسس نکنید، و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ [به یقین] همه شما از این امر کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است».

هرگاه این شاخصه‌ها به طور کامل در یک جامعه پیاده شود آبرو و حیثیت افراد جامعه را از هر نظر بیمه می‌کند.

ج: جدال: جدال عبارت است از سخن گفتن از طریق نزاع و غلبه جویی^{۲۰}. و نیز ترتیب مقدمات غیر علمی برای مغلوب کردن طرف مقابل و یا استفاده از موضوعاتی که طرف مقابل آنها را قبول دارد با شیوه خاصی که در کتب منطوق و کتب مخصوص آداب مناظره آمده است. در قرآن از فن جدل و مناظره نیز استفاده شده و از دو نوع جدل یاد شده است: ۱. جدال به باطل: و آن جدالی است که اهل باطل برای سرکوبی حق می‌کنند. این نوع جدال مذبوم است و در آن از مقدمات باطل برای رسیدن به یک نتیجه استفاده می‌شود مانند: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ» (لقمان، ۳۱/۲۰)؛ «و از مردم کسانی هستند که در باره خدا مجادله می‌کنند بدون آن که علمی یا هدایتی یا کتابی روشن کننده داشته باشند».

۲. جدال به أحسن: این نوع جدال از نظر قرآن مطلوب بوده و به آن امر کرده است. این جدال جدالی است که برای اثبات یک مطلب حق است و نیز مقدمات آن طوری انتخاب شده که موجب اهانت به طرف مقابل و رنجش خاطر او نمی‌گردد، بلکه با جملاتی مؤدبانه و زیبا ادا می‌شود: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (العنکبوت، ۲۹/۴۶)؛ «و با اهل کتاب مجادله نکنید مگر با چیزی که آن نیکوتر است».^{۲۱}

در تفسیر اثناعشری و تفسیر القرآن المجید نیز این تقسیم بندی برای جدل آمده است.^{۲۲} د: تشویق و انداز: از دیدگاه قرآن انسان موجودی است که برای رشد او باید از دو عامل استفاده نمود: یکی تشویق و دیگری انداز. عیب بسیاری از مکاتب تربیتی معاصر این است که فقط بر روی یک بعد از این دو تکیه می‌کنند. در قرآن چنین نظرافراطی هیچ

گاه دیده نمی شود. انبیا در جهت اهداف خود از هر دو عامل استفاده می نمودند، از این روی قرآن آنها را مبشر و منذر می خواند. همان گونه که می فرماید: «وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ...» (الکھف، ۱۸/۵۶)؛ «ما پیامبران را جز برای بشارت و اندازنمی فرستیم...». قرآن کریم در آیات بسیاری مومنان را تشویق نموده و کافران را بیم داده است. در واقع مکتبی می تواند در جهت انسان سازی گام بردارد که از دو روش تشویق و انداز استفاده نماید. ۲۳

قرآن، پیامبران را در آیات متعددی به عنوان مبشر و منذر خوانده است^{۲۴}. بنابراین می توان گفت که هر پیامبری که برای راهنمایی بشر و هدایت انسان ها مبعوث می شود دعوتش همراه با «انذار» است؛ مردم را از فرجام کارهای بد می ترساند تا از وقوع آنها جلوگیری کند. ه: ملایمت و مدارا: یکی دیگر از شیوه های مهم پیامبران در دعوت به اسلام «ملایمت و مدارا» بوده است، نه خشونت و تندی. این شیوه از آنچنان اهمیتی برخوردار است که خداوند متعال برای هدایت فرعون، به موسی و هارون فرمود: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِّئِنَّا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَحْشَى» (طه، ۲۰/۴۴)؛ «اما به نرمی با او سخن بگوئید شاید متذکر شود یا از [خدا] بترسد».

علامه طباطبایی «ره» در تفسیر این آیه می گوید: این که موسی و هارون منع شدند با فرعون به خشونت و تندی سخن بگویند، می توان دریافت که این از واجب ترین آداب دعوت است^{۲۵}. ملاحظه نمودیم انبیاء و رسولان الهی در دعوت به دین و توحید، چگونه طریق «مدارا و ملایمت» را به کار می بردند و حتی با سخت دل ترین انسان ها هم چون فرعون «مدارا» می نمودند.

همچنین پیامبران در برابر مشرکان گاهی سیاست «تألیف قلوب» که نوعی تواضع برای تألیف قلوب آنان بود اعمال می کردند. این برخورد تألیفی بر پایه این آیت قرآنی است که می فرماید: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ...» (التوبه، ۹/۶۰)؛ «زکات مخصوص فقراء و مساکین و کارکنانی است که برای [جمع آوری] آن کار می کنند، و کسانی که برای جلب محبتشان اقدام می شود...».

قرآن در این آیه سهمی از زکات را به «مؤلفه قلوبهم» اختصاص داد. درباره این افراد

گفته شده: «اولاً کسانی از کفارند که برای دعوت آنان به اسلام و جهاد همراه مسلمانان، پولی به آنان اختصاص می‌یابد و در مرحله بعد، مسلمانان ضعیف الاعتقاد که برای جذب قلوب آنها، به آنان کمک می‌شود. ۲۶»

درسی که از این شیوه انبیاء می‌توان گرفت این است که در مواقع خاصی در برخورد با مخالفان و کج اندیشان، باید شیوه «مدارا و ملایمت» را به کار گرفت و خشونت و تندی را کنار گذاشت.

و: خلوص نیت: از ویژگی‌های مشترک انبیاء آن است که به هیچ وجه از امت خویش، در برابر زحماتی که متحمل می‌شدند، درخواست اجر و پاداشی نداشتند. لذا کار خود را با نهایت خلوص نیت انجام می‌دادند. در آیات فراوانی از قول پیامبران نقل شده است که خطاب به امت خویش این جمله را می‌گفتند: ما اجر و پاداشی نمی‌خواهیم و اجر و مزد ما بر عهده خداوندست. در حقیقت، منطق یکایک پیامبران این جمله بود و قرآن این ویژگی پیامبران را در سوره شعراء، در پنج آیه از قرآن درباره پیامبرانی مانند: نوح، هود، صالح، لوط، شعیب نقل می‌کند^{۲۷}. در سوره مبارکه «یس» نیز آمده است: «اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (یس، ۲۱/۳۶)؛ «از کسانی پیروی کنید که از شما اجری نمی‌خواهند و خود هدایت یافته‌اند». پیامبران انتظار هیچ منفعت مادی در دعوتشان نداشتند، نه مالی می‌خواهند، و نه حتی تشکر و سپاسگزاری و نه هیچ اجر و پاداش دیگر. این منطق پیامبران در آیاتی دیگر هم آمده است. ۲۸»

این موضوع واضح است که هر کس عملی برای انسان انجام دهد معمولاً انتظار اجر و پاداش دارد. اما چون رسولان پروردگار که از جمله آنان رسولان مورد بحث این آیه است هیچ‌گاه جز خدا از احدی انتظار پاداش نداشتند و از طرفی هم بعید نبود که اصحاب القریه گمان می‌کردند: آن رسولان، انتظار اجر و پاداش دارند لذا آن مرد به آنان می‌گفت: از افرادی پیروی کنید که در مقابل رسالتشان انتظار پاداشی از شما ندارند و مهم‌تر از این، آن که خودشان هم هدایت شده‌اند. ۲۹»

استقامت و توکل رمز موفقیت در دعوت: حقیقت صبر همان استقامت و تحمل رنج برای دست یافتن به هدف است. یعنی: شخص از تغییر اوضاع و احوال و گفته‌های مردمان

متأثر نشود، و در مواجهه با دشواری‌ها سعه صدر داشته باشد. واژه صبر و مشتقات آن در قرآن حدوداً ۱۰۳ بار در ۴۵ سوره و ۹۳ آیه آمده است و این اهمیت موضوع را نشان می‌دهد. پیامبران الهی در برخورد با مخاطبین در تمامی زمینه‌ها صبر را پیشه خود نمودند. برای این که روشن شود چگونه پیامبران برای ایفاء رسالت الهی خویش از اهرم صبراستفاده می‌نمودند، نمونه‌ای از این آیات را یادآور می‌شویم:

«وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ...» (النحل، ۱۶/۱۲۷)؛ «صبر کن و صبر تو فقط برای خدا و به توفیق خدا باشد...».

انبیاء تحت هر شرایطی همواره توکل را نیز سر لوحه زندگی خویش قرار داده‌اند. این منظور توکل را اظهار ناتوانی شخص و اعتماد به دیگری می‌داند^{۳۰}. قرآن کریم یادآور می‌شود زمانی که ملت‌ها، پیامبران را تکذیب کردند و به بهانه این که پیامبران، آنها را از راه‌های نیاکان باز می‌دارند، روی برگردانیدند. در این موقع، پیامبران پس از به کار انداختن تمام ابزارهای تبلیغی، توکل بر خدا را در پیش گرفتند و گفتند: «وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» (ابراهیم، ۱۴/۱۲)؛ «چرا ما بر خدا توکل نکنیم با این که ما را به راه‌های [سعادت] مان رهبری کرده، و ما به طور مسلم در برابر آزارهای شما صبر خواهیم کرد [و دست از انجام رسالت خویش بر نمی‌داریم] و توکل کنندگان باید فقط بر خدا توکل کنند!».

توکل فقط به معنای این نیست که انسان در جایی که توانایی بر انجام کاری را ندارد توکل به خدا کند بلکه در آنجا هم که توانایی بر انجام کاری دارد باز مؤثر اصلی را خدا بداند، زیرا از دریچه چشم یک موحد سرچشمه تمام قدرت‌ها و نیروها او است.^{۳۱}

۲: ابعاد یا محتوای دعوت انبیا: پیامبران الهی در مدت زمانی که در بین مردم بودند بیشترین نقش را در ارتقا و توسعه جامعه انسانی در ابعاد مختلف اعتقادی، اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی، سیاسی و... ایفا نمودند. اینک به خلاصه‌ای از این خصائص در ابعاد مختلف می‌پردازیم:

الف: بعد اعتقادی: از ویژگی‌های بارز و مهم انبیا، اهتمام به اصول اعتقادی است. از روش‌هایی که انبیا عظام برای رشد انسان‌ها از آن استفاده می‌کردند روش تعلیم

بوده است. پیامبران در آغاز افراد را با اندیشه‌های پاک توحیدی آشنا می‌ساختند تا مواعی که بر اثر ناآگاهی بر سر راه رشد آنها قرار گرفته بود یکی پس از دیگری از میان برود آنجا که می‌فرماید: «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (البقره، ۱۵۱/۲)؛ «همان گونه [که با تغییر قبله نعمت خود را بر شما کامل کردیم] رسولی در میان شما از نوع خودتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند، و شما را تزکیه کند، و کتاب و حکمت بیاموزد، و آنچه نمی‌دانستید به شما یاد دهد».

۱. دعوت به یگانه پرستی و مبارزه با شرک: دعوت به یگانه پرستی، از اوصاف عمومی پیامبران در قرآن است و شماری از آیات قرآن بر این معنا دلالت می‌کند: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ...» (النحل، ۳۶/۱۶)؛ «ما در هر امتی رسولی فرستادیم که خدای یکتا را پرستید، و از طاغوت اجتناب کنید...».

انبیاء مأمور بودند با صراحت کامل از انواع شرک‌ها برائت جویند. شرک به قدری منفور است که خداوند به حضرت عیسی (ع) می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ...» (المائده، ۱۱۶/۵)؛ «به یادآور زمانی را که خداوند به عیسی بن مریم می‌گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را دو معبود، غیر از خدا، انتخاب کنید...».

با مطالعه آیات قرآنی مربوط به توحید می‌توان نتیجه گرفت که سرلوحه دعوت همه پیامبران فراخوانی مردم به سوی توحید و مبارزه با شرک است.

البته هر یک از پیامبران مسأله توحید را در قالب خاص بیان می‌کردند، اما روح کلی آن، همان پرستش خدای یگانه بوده است. پیامبران الهی در مسیر دعوت خود هرگز حاضر نمی‌شدند در اصول اعتقادی خدشه وارد شود. در زندگی پیامبر گرامی اسلام (ص) این مسأله به خوبی روشن است. قریش از او دعوت کردند که پیامبر، خدایان آنان را عبادت کند تا آنان نیز خدای پیامبر را عبادت کنند. قبول چنین پیشنهادی، یک نوع عدول از اصول مکتب به شمار می‌رفت و به همین جهت، خداوند متعال در سوره کافرون به ایشان تعلیم نمود که بفرماید: «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» (الكافرون، ۲/۱۰۹)؛ «آنچه را شما می‌پرستید من

نمی پرستم» .

به این ترتیب جدایی کامل خط خود را از آنها مشخص می کند، و با صراحت می گوید: من هرگز بت پرستی نخواهم کرد، و شما نیز با این لجاجت که دارید و با تقلید کورکورانه از نیاکان که روی آن اصرار می ورزید و با منافع نامشروع سرشاری که از بت پرستان عائد شما می شود هرگز حاضر به خداپرستی خالص از شرک نیستید. ۳۲

۲. مسأله معاد: بعد از مسأله توحید که اساسی ترین مسأله در تعلیمات انبیاء است، مسأله معاد با ویژگی ها و آثار تربیتی و فرهنگی اش در درجه اول قرار دارد، لذا در بحث های قرآنی بیشترین آیات را بعد از توحید و خداشناسی به خود اختصاص داده است. مباحث قرآنی معاد گاه به صورت استدلال های منطقی است و گاه به صورت بحث های خطابی و تلقینات مؤثر و کوبنده که گاه از شنیدن آن مو بر بدن انسان راست می شود، و لحن صادقانه کلام چنان است که همچون استدلالات در اعماق جان و روح انسان نفوذ می کند.

در بخش اول، یعنی: استدلالات منطقی، قرآن بیشتر روی موضوع امکان معاد تکیه می کند، چرا که منکران غالباً آن را محال می پنداشتند، و معتقد بودند معاد آن هم به صورت «معاد جسمانی» که مستلزم بازگشت اجسام پوسیده و خاک شده به حیات و زندگی نوین است، امکان پذیر نیست. در این بخش، قرآن از طرق کاملاً گوناگون و متنوع وارد می شود، و طرقی که همه به یک جا ختم می گردد و آن مسأله «امکان عقلی معاد» است. گاه زندگی نخستین را در نظر انسان مجسم می کند. در قسمتی از آیه: «وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ» (الأعراف، ۲۹/۷)؛ «و او را بخوانید و دین [خود] را برای او خالص گردانید، [و بدانید] همان گونه که در آغاز شما را آفرید [بار دیگر در رستاخیز] باز می گردید». گاه زندگی و مرگ گیاهان، و رستاخیز آنها: «وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ» (ق، ۹/۵۰)؛ «و از آسمان آبی پر برکت فرستادیم و به وسیله آن باغ ها و دانه هایی را که درو می کنند رویانیدیم».

و گاهی مسأله قدرت خداوند را در آفرینش آسمان ها و زمین مطرح می کند. هم چنین شواهد و دلائل دیگری نیز هست است که قرآن در این زمینه ذکر می کند.

کوتاه سخن این که ترسیمی که قرآن مجید از معاد و چهره‌های آن و مقدمات و نتایج آن دارد، و دلایل گویایی که در این زمینه مطرح کرده است به قدری زنده و قانع کننده است که هر کس کمترین بهره‌ای از وجدان بیدار داشته باشد تحت تأثیر عمیق آن قرار می‌گیرد. ۳۳

اساساً مهم‌ترین رسالت پیامبران آگاه کردن مردم از مسأله معاد است. معمولاً این دعوت پیامبران در هر دو جبهه با یک نوع مقاومتی روبرو می‌شد، هم در جبهه توحید و هم در جبهه معاد و در هر کدام به یک شکل خاص. در جبهه معاد انبیاء با استبعادی از طرف مخالفین روبه‌رو می‌شدند که پیامبران با آوردن دلایلی، مسأله معاد را برای آنان اثبات می‌نمودند. ۳۴

ب: بعداجتماعی: هدف پیامبران ساختن فرد و جامعه انسانی است. پیامبران همواره با مفاسد اجتماعی رایج در زمان خود مانند ربا، کم فروشی، زنا، خوردن مال یتیم، زنده به گور کردن دختران و سایر عادات زشت جاهلیت مبارزه نمودند.

۱. مبارزه با مفاسد و زشتی‌های اجتماعی: مبارزه با خرافات و شرک‌ها، جهالت‌ها، ساخته‌های خیال بافانه، ظلم‌ها، ستم‌ها و ستمگری‌های یکی دیگر از علائم و خصوصیات پیامبران است. هر یک از پیامبران، علاوه بر دعوت به مسائل اعتقادی با مفاسد شایع در میان امت خویش در جنبه‌های مختلف اقتصادی، اخلاقی، سیاسی و... به مبارزه بر می‌خواستند. به رویا رویی انبیاء در برخورد با این مفاسد در دو جنبه اقتصادی و اخلاقی اشاره می‌کنیم.

اول: مفاسد اقتصادی:

۱. کم فروشی: فساد رایج در زمان حضرت شعیب (ع) «کم فروشی» بوده و از این رو، حضرت شعیب (ع) رسالت خاصی در مبارزه با این فساد اقتصادی داشته است: «وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ...» (الأعراف، ۷/۸۵)؛ «و به سوی مردم مدین برادرشان شعیب را فرستادیم، [او به قوم خود] گفت: ای قوم! خدای یگانه را که جز او خدایی ندارید بپرستید، برهانی از پروردگارتان به سوی شما آمده [و حجت بر شما تمام شده] پیمان‌ه و وزن را تمام دهید [کم فروشی نکنید] و حق مردم را کم مدهید...».

شعیب (ع) قوم خود را پس از دعوت به توحید که اصل و پایه دین است به وفای به کیل و میزان و اجتناب از کم فروشی که در آن روز متداول بوده دعوت نموده است و ثانیاً آنان را دعوت به این معنا کرده که در زمین فساد ایجاد نکنند، و بر خلاف فطرت بشری - که همواره انسان را به اصلاح دنیای خود و تنظیم امر حیات دعوت می کند - راه نروند. سپس این دو دعوت خود را چنین تعلیل می کند که: وفای به کیل و وزن و بر هم نزدن نظم جامعه برای شما بهتر است، و سعادت دنیای شما را بهتر تامین می کنند، زیرا زندگی اجتماعی انسان وقتی قابل دوام است که افراد، ما زاد فرآورده خود را در مقابل فرآورده های دیگر مبادله نموده و بدین وسیله حوائج خود را برآورده کنند، و این وقتی میسر است که در سراسر اجتماع امنیت حکم فرما بوده و مردم در مقدار و اوصاف هر چیزی که معامله می کنند به یکدیگر خیانت نکنند، چون اگر خیانت از یک نفر صحیح باشد از همه صحیح خواهد بود، و خیانت همه معلوم است که اجتماع را به چه صورت و وضعی در می آورد، در چنین اجتماعی مردم به انواع حيله و تقلب، سم مهلك را به جای دوا، و جنس معیوب و مخلوط را به جای سالم و خالص به خورد یکدیگر می دهند^{۳۵}. این دستور حضرت شعیب در سوره شعراء، طی آیات ۱۸۱-۱۸۳ نیز آمده است.

۲. ربا: رباخواری گناهی عظیم است که تعادل اقتصادی را در جامعه هابه هم می زند و ثروت ها را در یک قطب اجتماع جمع می کند. همچنین یک نوع تبادل اقتصادی ناسالم است که عوطف و پیوندها را سست می کند و بذر کینه و دشمنی را در دل ها می پاشد. در واقع رباخواری بر این اصل استوار است که رباخوار فقط سود پول خود را می بیند و هیچ توجهی به ضرر و زیان بدهکار ندارد^{۳۶}. به همین منظور خداوند از آن نهی نموده می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» (البقرة، ۲/۲۷۸)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! از [مخالفت فرمان] خدا به پرهیزید، و آنچه از [مطالبات] ربا باقی مانده، رها کنید، اگر ایمان دارید».

دوم: مفساد اخلاقی:

پیامبران بالاترین نقش و بیشترین سهم را در تهذیب و تربیت انسان‌ها داشته‌اند. قرآن کریم در آیات مختلفی نقش پیامبران را در ارتقاء و پیشبرد زندگی جوامع بازگو نموده است، از جمله در سوره جمعه می‌خوانیم: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (الجمعه، ۲/۶۲)؛ «او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها بخواند، و آنها را پاکیزه کند، و کتاب و حکمت بیاموزد، هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

تزکیه، یعنی: پاکسازی؛ آن هم نه پاکسازی برون که پاکسازی درون. تزکیه از جمله مسائلی است که باید استمرار داشته باشد. یعنی: انسان همواره بر نفس خود نظارت داشته باشد تا از مسیر کمال خارج نگردد^{۳۷}. انبیا این پاکسازی را در جنبه‌های تربیتی مختلف از جمله مقابله با رفتار ناشایست جنسی، زنا و... انجام می‌دادند که در ذیل به دو مورد اشاره می‌کنیم.

۱. رفتار ناشایست جنسی: در زمان حضرت لوط (ع) رفتار ناشایستی در میان مردان امت او شایع بود که لوط (ع) از جانب خداوند مأموریت داشت که با این فساد اجتماعی مبارزه کند: «اتَّاتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ * وَتَدْرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُعْقِلُونَ» (الشعراء، ۲۶/۱۶۵-۱۶۶)؛ «آیا در میان جهانیان، شما به سراغ جنس ذکور می‌روید؟ * و همسرانی را که خدا برای شما آفریده است رها می‌کنید؟ شما قوم تجاوزگری هستید». چشم پوشیدن مردان ایشان از زنان و روکردن ایشان به نران برای عمل جنسی، یک تعدی و تجاوز بود، بلکه نیز تمرّد نسبت به فطرتی به شمار می‌رفت که مردمان بر آن آفریده شده‌اند. به همین جهت خداوند آنان را متجاوز خوانده است. عمل ازدواج در اسلام تضمینی برای جلوگیری از این انحراف است.^{۳۸}

۲. زنا: در همه اعصار نوع بشر ازدواج را مدح کرده و آن را سنت حسنه دانسته، و زنا را نکوهش نموده آن را گناهی اجتماعی و عملی زشت معرفی نموده‌اند، زیرا باعث می‌شود عفت و حیاء و غیرت و مودت و رحمت در میان افراد اجتماع جای خود را به بی‌عفتی و بی‌شرمی و بی‌غیرتی و دشمنی و شقاوت بدهد.

با همه اینها، تمدنی که ممالک غربی در این اعصار به وجود آورده‌اند، از آنجایی که صرفاً بر اساس لذت جویی و عیاشی کامل و برخورداری از مزایای زندگی مادی و نیز آزادی افراد در همه چیز بنا نهاده شده، نتیجه چنین تمدنی اشاعه فحشاء میان مردان و زنان شده است. اما شریعت‌های آسمانی همان‌گونه که در قرآن آمده، همه از عمل زشت زنا به شدیدترین وجه نهی می‌کرده‌اند و حدود خاصی را برای مرتکبین به زنا داشته‌اند^{۳۹}. انبیاء الهی با توجه به فرمایشات قرآنی در چندین مورد، مخاطبین را حتی از نزدیک شدن به زنا نهی کرده‌اند، آنجا که قرآن می‌فرماید: «وَلَا تُقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا» (الأسراء، ۳۲/۱۷)؛ «و نزدیک زنا نشوید که کار بسیار زشت و بدراهی است». خداوند وعده دوزخ به افراد زنا کار داده است. (الفرقان، ۶۸/۲۵ و ۶۹).

ج: بعد اقتصادی: نظام اقتصادی یکی از چهره‌های بارز جامعه است، از این رو قرآن به هنگام سخن از جامعه اسلامی، به بیان نظام اقتصادی در این جامعه نیز پرداخته و مردم را به کار و تولید و استفاده از نعم زندگی تشویق می‌نماید. در تعالیم پیامبران توجه به عامل اقتصاد و اهمیت آن به خوبی مشهود است. بیانات قرآنی نشان از این دارد که پیامبران از مدیریت اقتصادی نیز برخوردار بودند و فکر و اندیشه انسان‌ها را در راستای اقتصاد سالم و مطلوب هدایت نموده‌اند.

قرآن کریم اموال و ثروت‌ها را عامل قوام و استواری زندگی مردم شمرده و از سپردن آن به کسانی که اهلیت سرپرستی ندارند نهی نموده و از سرپرستان جوامع بشری خواسته است که امور افراد سفیه را خود به دست بگیرند آنجا که می‌فرماید: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا...» (النساء، ۵/۴)؛ «و اموال خود را که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده به دست سفیهان ندهید...».

در آیه شریفه دلالتی است بر حکم عمومی که متوجه جامعه اسلامی است و آن حکم این است که جامعه برای خود شخصیتی واحد دارد که این شخصیت واحده مالک تمامی اموال روی زمین است و خدای تعالی زندگی این شخصیت واحده را به وسیله این اموال تأمین کرده و آن را رزق وی ساخته است، پس بر این شخصیت لازم است که امر آن مال را اداره نموده، در معرض رشد و ترقیش قرار دهد، و کاری کند که روز به روز زیادتر شود تا

به همه و تک تک افراد وافی باشد، و به همین منظور باید در ارتزاق با مال حد وسط و اقتصاد را پیش گیرد و آن را از ضایع شدن و فساد حفظ کند. و یکی از فروع این اصل این است که اولیا و سرپرستان جوامع بشری باید امور افراد سفیه را خود به دست بگیرند و اموال آنان را به دست خودشان ندهند. ۴۰

در نظام اقتصادی انبیاء، به موارد مصرف تولیدات و کالاها نیز اشاره شده است. در مرحله مصرف، انسان موظف است از اسراف و زیاده روی اجتناب کند. در قرآن کریم آیات متعددی پیرامون این مسئله آمده است از جمله: «يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (الأعراف، ۳۱/۷)؛ «ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود بردارید و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست نمی دارد».

اسراف در غذا و پرخوری، منشأ بسیاری از بیماری های جسمی و روحی و مایه سنگدلی و محروم شدن از چشیدن مزه عبادت است.

نقل شده است که هارون را طیبی مسیحی بود. روزی وی به علی بن حسین واقد گفت: در کتاب شما از علم طب چیزی نیست، در حالی که علم دو تاست: علم پزشکی و علم ادیان. وی در جواب گفت: خداوند تمام پزشکی را در نصف آیه، جمع کرده، می فرماید: «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا» [الأعراف، ۳۱/۷] و پیامبر ما تمام پزشکی را در یک جمله، خلاصه کرده، فرمود: «المعدة بيت كل الداء و الحمية رأس كل دواء و اعط كل بدن ما عودته؛ شکم خانه هر بیماری و پرهیز اصل هر داروست و بدن را از آنچه بدان معتاد کرده ای محروم مگردان» طیب گفت: قرآن و پیامبر شما از پزشکی برای جالینوس چیزی باقی نگذاشته اند. ۴۱

نمونه دیگر مدیریت و برنامه حکومت حضرت یوسف (ع) است. زمانی که یوسف (ع) به اقتدار سیاسی دست یافت امور اقتصادی کشور را به دست گرفت و در نخستین اقدام به سازماندهی وضعیت اقتصادی پرداخت.

در جامعه کنونی نیز ما شاهد این هستیم که ملت هایی که رهنمودهای اقتصادی پیامبران را به کار بسته اند بر دیگران سبقت گرفته و به هموعان خود، خدمت رسانده اند. اکنون که

نقش برجسته پیامبران در ساخت جامعه ای مطلوب از منظر اقتصادی معلوم شد، به فعالیت این چهره های تابناک قرآنی در عرصه فقهی و قانونی می پردازیم .

د : بعد حقوقی : قانون در واقع ، راه و رسم و چارچوب زندگی فردی و اجتماعی را تشکیل می دهد . جامعه ای که در آن ، جنبه های قانونی به طور صحیح رعایت شود آن جامعه به هدف می رسد . اگر به تاریخ جهان نظری داشته باشیم به این واقعیت می رسیم که پیامبران چگونه در زمینه نظم و ساماندهی زندگی افراد از طریق ارائه قوانین پیشگام بوده اند . خداوند متعال در قرآن چنین فرموده است : «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ...» (الحديد، ۲۵/۵۷) ؛ «ما رسولان خود را با دلائل روشن فرستادیم ، و با آنها کتاب [آسمانی] و میزان [شناسایی حق و قوانین عادلانه] نازل کردیم ، تا مردم قیام به عدالت کنند...» .

«میزان» به معنی : «وسیله وزن کردن و سنجش» است که مصداق حسی آن ترازوهایی است که وزن اجناس را با آن می سنجند ، ولی مسلما در اینجا منظور مصداق معنوی آن است ، یعنی : چیزی که تمام اعمال انسان ها را می توان با آن سنجید ، و آن احکام و قوانین الهی ، و یا آئین او به طور کلی است ، که معیار سنجش نیکی ها و بدی ها ، و ارزش ها و ضد ارزش ها است . به هر حال هدف از اعزام این مردان بزرگ با این تجهیزات کامل همان اجرای « قسط و عدل» است . در حقیقت این آیه به یکی از اهداف متعدد ارسال پیامبران اشاره می کند ، زیرا می دانیم انبیاء اهداف متعددی را پیگیری می کردند .^{۴۲}

ملاحظه می شود که رسالت پیامبران و هدف آنان ، ساماندهی زندگی مردم برپایه عدالت ذکر شده و تحقق این هدف از طریق به کارگیری کتاب و میزان بوده است .

ملتزم بودن به عدالت و دادگستری در برخورد با دشمنان ضروری است . پس نباید در عقوبت اسراف شود ، همان گونه که در قرآن می خوانیم : «وَأِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ...» (نحل، ۱۶/۱۲۶) ؛ و هر گاه خواستید مجازات کنید تنها به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید .

در حدیثی مأثور از امام صادق (ع) آمده است که : هنگامی که رسول خدا (ص) آنچه را که در حق حمزة بن عبدالمطلب از طرف دشمنان صورت گرفته بود دید ، گفت : «خدایا

تو را می ستایم، و به تو شکایت می آورم، و از تو برای آنچه می بینم یاری می طلبم» و سپس گفت: «اگر پیروز شوم عقوبت می کنم و به مثله کردن و پاره پاره کردن دشمنان می پردازم» پس این آیه از جانب خداوند سبحانه و تعالی نازل شد: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عَاقَبْتُمْ بِهِ...»، پس رسول خدا (ص) گفت: «صبر می کنم، صبر می کنم». ۴۳

نتیجه گیری

وجود پیامبران برای هدایت انسان ها امری لازم و واجب می باشد و انسان بدون وجود پیامبران قادر نمی باشد که راه سعادت را بییابد. بنابراین:

۱. از مطالعه آیات قرآنی و روایات استفاده می شود که تعداد پیامبرانی که خداوند متعال برای انسان ها فرستاده، فراوان بوده، ولی در قرآن تعداد محدودی از آنها ذکر شده است. در قرآن گاهی نام پیامبران به همراه داستانشان آمده و گاهی فقط داستانشان بیان شده، بدون این که نامی از آنها ذکر شود.

۲. انبیاء الهی دارای خصوصیتی هستند که آنها را مفتخر به صفت رسالت نموده است. آنان در مسیر هدایت جامعه بشری از ابزارهای متنوعی مانند استدلال، موعظه، مجادله و... به مقتضای شرایط استفاده می نمودند.

۳. محتوای دعوت انبیاء در جهت توسعه جامعه انسانی بر تمام ابعاد مختلف اعتقادی، اجتماعی، اقتصادی و... استوار است. یکی از اهداف و حکمت های بعثت پیامبران نیز، حل تضادهای اعتقادی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی جوامع است. در زمینه اعتقادی پیامبران با دعوت مخاطبین به یکتاپرستی و مسأله معاد، جامعه بشریت را به سوی هدایت برتر سوق می دادند، پیامبران همواره با مفاسد اجتماعی رایج در زمان خود مانند ربا، کم فروشی، زنا، خوردن مال یتیم، زنده بگورکردن دختران و سایر عادات زشت جاهلیت مبارزه نمودند. در تعالیم پیامبران توجه به عامل اقتصاد و اهمیت آن نیز به خوبی مشهود است. بیانات قرآنی نشان از این دارد که پیامبران از مدیریت اقتصادی نیز برخوردار بودند.

۴. بر اساس قرآن کریم پیامبران در پرتو آیات الهی و آموزش کتاب خدا و تعلیم

حکمت، مردم را به زندگی بر پایه عدالت فراخواندند.

۵. وجود نظم اجتماعی و حاکمیت قانون جهت پیدایش و تعالی جامعه ضروری است و پیامبران در تکوین نظم اجتماعی و وضع قوانین پیشگام بوده اند.

۱. الکافی، ۱/۱۷۶.
۲. الصحاح فی اللغة «جوهری» ۱/۷۴.
۳. قاموس قرآن «قرشی» ۷/۸.
۴. المفردات/۷۸۹.
۵. بحار الأنوار، ۱۱/۳۰.
۶. فراوانی کاربرد نام پیامبران مذکور در این آیه در کل قرآن: ابراهیم ۶۹ بار، در ۲۵ سوره و ۶۳ آیه؛ نام اسحاق ۱۷ بار در ۱۲ سوره و ۱۶ آیه؛ نام یعقوب ۱۶ بار در ۱۰ سوره و ۱۶ آیه؛ نوح ۴۳ بار در ۲۸ سوره و ۴۳ آیه؛ داود ۱۶ بار در ۹ سوره و ۱۶ آیه؛ سلیمان ۱۷ بار در ۷ سوره و ۱۶ آیه؛ ایوب ۴ بار در ۴ سوره و ۴ آیه؛ یوسف ۲۷ بار در سه سوره و ۲۶ آیه؛ موسی ۱۶۳ بار در ۳۴ سوره و ۱۳۱ آیه؛ هارون ۲۰ بار در ۱۳ سوره و ۲۰ آیه؛ زکریا ۷ بار در ۴ سوره و ۶ آیه؛ یحیی ۵ بار در ۴ سوره و ۵ آیه؛ عیسی ۲۵ بار در ۱۱ سوره و ۲۵ آیه؛ الیاس دو بار در دو سوره و در دو آیه؛ اسماعیل ۱۲ بار در ۸ سوره و ۱۲ آیه؛ یسع نیز دو بار در دو سوره و دو آیه؛ یونس ۴ بار در ۴ سوره و ۴ آیه؛ لوط ۲۷ بار در ۱۴ سوره و ۲۷ آیه آمده است.
۷. نام حضرت آدم (ع) ۲۵ بار در ۹ سوره و ۲۵ آیه؛ حضرت صالح (ع) ۹ بار در ۴ سوره و ۹ آیه؛ نام هود (ع) ۲۱ بار در ۱۰ سوره و ۲۱ آیه؛ نام شعیب (ع) ۱۱ بار در ۴ سوره و ۱۰ آیه؛ نام ادریس دو بار در دو سوره و دو آیه؛ نام مبارک محمد (ص) ۴ بار و در چهارده سوره آل عمران/۱۴۴ و فتح/۲۹ و احزاب/۴۰ و محمد/۲؛ نام
۸. ترجمه تفسیر طبری، ۱/۱۵۱؛ بیان المعانی، ۵/۲۱۱.
۹. تفسیر جامع، ۱/۳۶۳.
۱۰. الکافی، ۱/۲۶۸.
۱۱. مجمع البیان، ۲/۵۱۳.
۱۲. المفردات/۲۴۹.
۱۳. ترجمه تفسیر المیزان، ۱۲/۵۳۵.
۱۴. تفسیر نمونه، ۱۵/۵۲۳.
۱۵. طبقات الکبری، ۲/۱۴۷.
۱۶. المفردات/۸۷۷.
۱۷. ترجمه تفسیر المیزان، ۱۲/۵۳۵.
۱۸. مبانی انسان شناسی در قرآن/۳۲۴.
۱۹. من هدی القرآن، ۱۱/۴۵۵.
۲۰. المفردات/۱۸۹.
۲۱. تفسیر کوثر، ۶/۲۴۳.
۲۲. تفسیر اثنا عشری، ۷/۳۱۰؛ تفسیر القرآن المجید «شیخ مفید» ۱/۳۱۹.
۲۳. مبانی انسان شناسی/۳۲۷.
۲۴. فاطر/۲۴؛ بقره/۲۱۳؛ نساء/۱۶۵؛ انعام/۴۸.
۲۵. المیزان، ۱۴/۱۵.
۲۶. تحریر الوسیله، ۱/۳۳۶.
۲۷. نوح/۱۰۹؛ هود/۱۲۷؛ صالح/۱۴۵؛ لوط/۱۶۴؛ شعیب/۱۸۰.

۲۸. یوسف/۱۰۴؛ ص/۸۶؛ طور/۴۰؛ قلم/۴۶؛ شوری/۲۳؛ فرقان/۵۷.
۲۹. تفسیرآسان، ۱۶/۲۷۱.
۳۰. لسان العرب، ۱۱/۷۳۴؛ طریحی نیز توکل به خداوند را انقطاع شخص از دیگران و واگذاری کارها به خداوند می داند. مجمع البحرین ۵/۴۹۳.
۳۱. تفسیرنمونه، ۱۰/۲۹۶.
۳۲. همان، ۲۷/۳۸.
۳۳. برگزیده تفسیرنمونه، ۴/۱۲۴.
۳۴. آشنایی باقرآن، «مطهری» ۹۷.
۳۵. ترجمه تفسیر المیزان، ۸/۲۳۶.
۳۶. تفسیرنمونه، ۲/۳۸.
۳۷. تفسیرهدایت، ۹/۹.
۳۸. ترجمه تفسیر المیزان، ۱۳/۱۲۰.
۳۹. انسان شناسی/۳۱۸-۳۱۹.
۴۰. ترجمه تفسیر المیزان، ۴/۲۷۲.
۴۱. مجمع البیان، ۴/۶۳.
۴۲. تفسیرنمونه، ۲۳/۳۷۲.
۴۳. تفسیرهدایت، ۶/۱۴۷.